

حمید زرین کوب

## نگاهی به کتاب کلیله و دمنه

داستانهای تمثیای در ادب فارسی سابقه‌ای ممتد دارد و تنها محدود به قصه‌های حیوانات\* نیست. قصه‌های مربوط به انسانها، گیاهان و حتی اجسام بی‌جان رانیز در برمی‌گیرد. این گونه داستانها را در ادب فارسی «مَثَل» و یا «داستان» و گاه «قصه» و «افسانه» و «حکایت» گفته‌اند. در کلیله و دمنه معمولاً در آغاز هر باب «رای» می‌گوید: «شنودم داستان... و اکنون بیان کند مَثَل...» شنودم داستان تصوّن از خداع دشمن... اکنون بیان کند مَثَل آن کس که در کسب چیزی جَد نماید<sup>۱</sup>. «رای گفت بر همن را که شنودم مَثَل دودوست... اکنون اگر میسر گردد بازگوی داستانِ دوستان یک‌دل<sup>۲</sup>» در متن کلیله و دمنه اغلب برای این تمثیله‌ها چه آنها که مربوط به جانوران است و چه آنها که به انسان ارتباط دارد، همه‌جا «مَثَل» و «داستان» و بندرت «حکایت»<sup>۳</sup> و «افسانه»<sup>۴</sup> بکار می‌رود، و در مرزبان‌نامه همه‌جا «داستان» و

## \* Fable

۱- کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ دانشگاه تهران، ص ۲۳۸.

۲- کلیله و دمنه، ص ۱۵۵.

۳- همان کتاب، ص ۹۱، ۳۴۰.

۴- همان کتاب، ص ۱۱۳، ۳۷۷، ۳۳۵.

بندرت «قصه» و «حکایت». این داستانها در ادب فارسی گاه بصورت طنزهای اجتماعی و دینی و گاه بشکل نکات دقیق تربیتی و مشکلات اخلاقی و اجتماعی و یا بیان اندیشه‌های عرفانی و فلسفی است و غالباً قصد نویسنده یا گوینده آن تهذیب اخلاق و تعلیم حکمت و تلقین عبرت است.

سابقه داستانهای تمثیای را خاصه داستانهایی را که در آنها حیوانات نقش انسان را ایفا می‌کنند و انسانها از زبان حیوانات سخن می‌گویند، در قدیمترین شکل خود در کتابهای دینی هند مانند سرودهای ودا (Veda) و اوپانیشادها (Upānishads) و برهمن‌ها (brāhamans) و نیز در کتاب عهدعتیق و اوستا و برخی گاتها (Gāthās) می‌توان یافت. در ادب یونان نیز داستانهای منسوب به ایزوپ (Esop) که در حدود قرن پنجم قبل از میلاد جمع‌آوری شده و تاریخ قدیمترین نسخه آن در حدود ۳۰۰ پیش از میلاد است از کهن‌ترین نمونه‌های این‌گونه داستانها بشمار می‌رود اما منشاء داستانهای تمثیلی فارسی را خاصه داستانهایی که در آنها جانوران سهم‌مهمی دارند باید در کتاب کلیله و دمنه جست‌چه از قدیمترین شکل آن یعنی ترجمه‌های پهلوی و سریانی و چه از شکلهای جدیدتر آن - یعنی ترجمه‌های عربی و فارسی. تأثیر این کتاب را نه تنها در خلق و آفرینش قهرمانها بلکه در شیوه بیان و طرز داستان‌نویسی - شیوه داستان در داستان - خاصه در کتابهایی مانند هزار افسانه، سندبادنامه، مرزبان‌نامه، بختیارنامه... و حتی در مثنوی کبیر مولانا جلال‌الدین مولوی می‌توان مشاهده کرد.

اصل کتاب کلیله و دمنه هندی است و قسمت اعظم آن از دو کتاب معروف به نامهای پنجه‌تنتر (Pančātntā) و مهابهاراتا (Māhābhārata) اخذ شده است. ترجمه‌های مختلف و گوناگونی که از این کتاب از قدیمترین ایام به زبانهای مختلف جهان صورت گرفته است نمودار عظمت و تأثیر شگفت‌انگیز

آن در ادب جهان است<sup>۵</sup>. ازین کتاب در زبان فارسی گذشته از ترجمه منظوم رودکی که در دست نیست بیش از یازده ترجمه بشکلهای مختلف اعم از نشر و نظم صورت گرفته است: ترجمه ابوالمعالی، ترجمه قانع طوسی، انوار سهیلی، عیار دانش، جاودان خرد، اخلاق اساسی، گلشن آرا و<sup>۶</sup> ...  
 پدرجد این ترجمه های فارسی البته ترجمه عربی ابن مقفع است اما شاید اگر ترجمه منظوم ابان اللاحقی و یا ترجمه عبدالله بن هلال الاهوازی در دست بود و یا کتاب «ثعالبه و عفران» که بوسیله سهل بن هارون دشت میثانی برای مأمون نوشته شده و تقلیدگونه ای از کلیله و دمنه بوده است از میان نرفته بود، می توانستیم غیر از ترجمه ابن مقفع، ترجمه های قدیم تر دیگری از این کتاب داشته باشیم، متأسفانه ترجمه های قدیم پهلوی و سریانی کلیله و دمنه نیز در دست نیست تا بتوان آنها را با ترجمه های موجود مقایسه کرد. ازین رو همان ترجمه ابن مقفع را فعلاً می توان اصل قرارداد و با مقایسه آن با اصلهای هندی نشان داد که ملحقات و اضافات ایرانیان کدام بوده است.  
 ترجمه ابن مقفع چهارده باب دارد. ازین چهارده باب در مقایسه با اصلهای هندی آن یعنی پنجه تنترا و مهابهاراتا، چنین برمی آید که هشت باب آن اصلی و بقیه از اضافات ایرانیان است. از هشت باب اصلی پنج باب در کتاب پنجه تنترا آمده است که عبارتند از: «از دست دادن دوستان»، «بدست آوردن دوستان»، «زاغان و بومان»، «اتلاف آنچه بدست آمده»، «و کار ناسنجیده»<sup>۷</sup> که در کلیله و دمنه ابن مقفع زیر عنوان: باب الاسد و اثور، باب

۵- برای اطلاع در این باب رجوع شود به کتاب «درباره کلیله و دمنه» از دکتر محمدجعفر محجوب و یا فرهنگ ایران زمین جلد ۴، ص ۱۳۳۶ و نیز تاریخ ادبیات براون جلد دوم و مقدمه پنجه تنترا.

۶- رك: محمدجعفر محجوب، درباره کلیله و دمنه.

۷- رك: دکتر ایندوشیکهر، پنجه تنترا، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۱ هـ ش.

الحمامة المطوقة ، باب البوم والغربان ، باب القرد والسلحفاة ، باب الناسک و ابن عرس و در ترجمه فارسی ابوالمعالی زیر همین عنوان یا عنوانهایی مشابه آن آمده است . و سه باب دیگر از کتاب مهابهاراتنا از کتاب دوازدهم به نام «شانت پرت» اقتباس شده است که عبارتند از : باب السنور والجرد ، باب الطائر وابن الملك ، باب الاسد وابن اوی<sup>۸</sup> .

بقیه ابواب پرداخته ایرانیهاست . باب الفحص عن امر دمنه (بازجست کار دمنه) در پنچانتترا وجود ندارد و معاوم نیست که در ترجمه پهلوی اضافه شده است و یا ابن مقفع آن را در ترجمه عربی افزوده است . این باب شامل يك طرح است و سه داستان که کلاً هیچ ارتباطی به غرض و هدف داستان اصلی یعنی داستان شیر و گاو ندارد و زائد بنظر می رسد . گویا مترجم خواسته است آن همه تزویرها و نیرنگهای دمنه را بی کيفر نگذارد و در ضمن بی گناهی گاورا ثابت کند ، و آشفتگی دستگاه شیر را بر رخ او بکشد ، و شیر را از قضاوت های سطحی و دهن بینی های شتابزده بر حذر دارد . این باب البته نمی تواند يك باب مستقل باشد زیرا که مترجم حوادث آن را به داستان پیش از آن یعنی باب اسد و ثور مربوط کرده و در واقع نوعی تعیین سرنوشت است برای قهرمانان باب اول : اما جزء باب اول نیز نمی تواند داخل شود چرا که وجود آن وحدت داستان را بهم می زند . بدین معنی که در باب اول بر همین می خواهد برای رای دهند داستان دوتن را که بایکدیگر دوستی دارند اما به تضریب تمام خائن بنای آن خلل می پذیرد و به عداوت و مفارقت می کشد ، بیان کند و نه چیز دیگر .

داستان بادوستی میان گاو و شیر آغاز می شود و با تضریب دمنه

۸- رك : فرهنگ ایران زمین ص ۱۱۲-۱۱۷ و همچنین رجوع کنید به مهابهاراتنا فارسی

اختلاف میان این دو دوست بوجود می‌آید و سرانجام به کشته شدن گاو منتهی می‌شود. و این پایان داستان است و پایان هدف نویسنده داستان. البته دیگر هیچ‌گونه نیازی به محاکمه و بررسی و تفتیش سازمان جاسوسی نیست. هرگز داستان نمی‌خواسته است بگوید «فریب‌کار و مزور سرانجام به جزای خود خواهد رسید. روشن است اگر مترجم این قسمت را در متن داستان قرار می‌داد تناقض آن بیشتر به چشم می‌خورد و شاید از همین روست که آن را در فصلی جداگانه آورده است و در ضمن برای تبرئه خود آن را به اصل هندی منسوب داشته است. البته احتمال این نیز هست که آن باب در ترجمه پهاوی افزوده شده باشد و مترجم خواسته باشد با افتتاح این باب ضربه محکمی بردستگاه حکومتی روزگار خود وارد آورد.

باب الاسد واللبوة (تیرانداز و ماده شیر) نیز داستانی الحاقی است زیرا نه در متن پنج‌تترا وجود دارد و نه در مهاباراتا اما مترجمین آن را از اصل هندی دانسته‌اند. این باب انتقاد تنیدی است بر رفتار ظالمانه شیر. وقتی تیرانداز بچه‌های شیر را می‌کشد و شیر در حالی که وجودش از خشم و نفرت آکنده است به شغال که معمولاً در داستانهای جانوران به خردمندی و نیرنگ‌بازی شناخته شده است و در همسایگی او بسر می‌برد روی می‌آورد و از رفتار بی‌رحمانه و ناروای تیرانداز شکایت می‌کند و جسد فرزندان خود را بدو می‌نماید. شغال بالحنی خردمندانه ضمن مقدمه‌ای هوشیارانه در جواب شیر می‌گوید: عمر تو چند است؟ شیر می‌گوید: صد سال. شغال سؤال می‌کند: در این مدت قوت تو چه بوده است؟ شیر جواب می‌دهد: از گوشت جانوران. شغال می‌گوید: پس آن جانوران که چندین سال به گوشت ایشان غذا یافتی مادر و پدرنداشتند و عزیزان ایشان را سوز مفارقت در قساق و جزع نیاورد؟ اگر آن روز عاقبت این کار بدیده بودی از خون ریختن تحریر نموده بهیچ حال

این پیش نیامدی»<sup>۹</sup> این داستان که از ملحقات کلیله و دمنه است بی شک نشان-  
 دهنده محیط اجتماعی روزگار مترجمین اصلی آن می تواند باشد زیرا در  
 دوره زندگی هر یک از دو مترجم یعنی برزویه و ابن مقفع، کشتن و متهم کردن  
 وجود داشته است. هم در دوره برزویه به اتهام مزدکی بودن کسانی را می کشتند  
 و هم در روزگار ابن مقفع کسانی به اتهام زندگه بقتل می رسیدند.  
 این داستان علاوه بر طنز شدید، تنبّه اخلاقی نیز دارد زیرا وقتی شکال  
 آن سخن را به شیر می گوید: «شیر... به ترک ناشایست می گوید و از خوردن  
 گوشت باز می ایستد و به میوه قانع می شود»<sup>۱۰</sup> اما چون شغال قوت خود را  
 در خطر می بیند شیر را از خوردن میوه نیز که قوت دیگران است بر حذر  
 می دارد و شیر از خوردن میوه نیز اعراض می کند و بقیه عمر را به عبادت  
 می گذارد. پایان داستان رنگی از مکتب مانوی دارد و روح مانویت در آن حلول  
 کرده است. ازین رو شاید بتوان آن را از احاقات ابن مقفع که معمولاً در زمان  
 خود متهم به تمایلات مانوی بوده است دانست.  
 داستان زاهد و مهمان او (باب الزاهد والضعیف) با آن که بعضی قرآن  
 مانند کنّوج - نام ولایتی است در هند که جزء فتوحات سلطان محمود غزنوی  
 مذکور است<sup>۱۱</sup> - می تواند صیغه هندی بودن بدان بزند اما این باب نیز بی شک  
 جزء ملحقات کلیله است زیرا این داستان در متنهای سانسکریت وجود  
 ندارد و احتمال خیلی زیاد می رود که آن را ابن مقفع ساخته باشد. این باب  
 داستان کسی است که پیشه خود را بگذارد و حرفتی دیگر پیش گیرد و بدین  
 صورت است که زاهد در سرزمین کنّوج زاویه ای گرفته و به عبادت مشغول

۹- کلیله و دمنه، چاپ مینوی، ص ۳۳۷.

۱۰- همان کتاب، همان صفحه.

۱۱- پاورقی کلیله و دمنه، چاپ مینوی، ص ۳۴۰.

است . مهمانی براومی رسد و گفتگو آغاز می گردد . زاهد سخن عبری نیکو می داند . مهمان می خواهد این زبان را از او یاد بگیرد و از او درخواست می کند تا او را این زبان بیاموزد اما زاهد بدومی گوید : ای مرد کاری دشوار و رنجی عظیم پیش گرفته ای و سپس مثال آن زاغ را که می خواست خرامیدن کبک بیاموزد راه رفتن خود را هم فراموش کرد ؛ برای او شرح می دهد و وی را از آموختن زبان عبری بر حذر می دارد . آیا این داستان طنزی نیست بر کسانی که در روزگار ابن مقفع زبان خود را رها کرده و به آموختن زبان عربی می پرداختند و آن را چنان که باید نمی آموختند و زبان خود را نیز از یاد می بردند ؟! البته این داستان را ابوالمعالی نیز در ترجمه فارسی خود جزء ملحقات پارسیان دانسته است . این داستان جز داستانهای جانوران نیست و این خود دلیل دیگری است بر الحاقی بودن آن .

\* باب الملك و براهمه نیز الحاقی است . این داستان هم حالت « فابل » ندارد و داستانی است راجع به برهمنان و توطئه ای که برهمنان برای از میان بردن پادشاه و بعضی از نزدیکان خردمنداو طرح می کنند . پادشاه دوازده هزار تن را کشته است و برهمنان که بسیاری از آنان طعمه مرگ شده اند و یا در مظان<sup>۳</sup> مرگ قرار گرفته اند، از او به وحشت افتاده اند . شاه نیز پریشان و مضطرب است . چندین شب بی در پی خوابهای وحشتناک می بیند و معبر<sup>۴</sup> را می طلبد تا خواب او را تعبیر کند . این معبر از برهمنان است و تنها کسی است که می تواند خوابهای وحشتناک را تعبیر کند . معبر شاه را وامی دارد تا بسیاری از نزدیکانش از جمله بلار وزیر خردمند و ایران دخت زن هوشمند وزیر کشر را به قتل برساند . اما شاه از اقدام بدین کار وحشت دارد ، سرانجام ایران دخت در می یابد و با معرفی کردن يك معبر دیگر توطئه برهمنان را کشف می کند و نزدیکان پادشاه را از مرگ حتمی نجات می دهد . پس از این ماجرا روزی شاه ، ایران دخت را مورد خشم قرار می دهد و حکم قتل او را صادر

می‌کند و او را در اختیار بلار وزیر قرار می‌دهد. وزیر او را نمی‌کشد اما خبر مرگ او را به پادشاه می‌رساند، پادشاه از حکم خود پشیمان می‌شود و بلار را سرزنش می‌کند در اینجا بحثی در میان بلار و شاه درمی‌گیرد و سرانجام بلار حقیقت را به شاه می‌گوید و شاه از دوراندیشی و خردمندی وزیر خود خوشحال می‌شود. گفتگوی بلار و پادشاه جالب توجه است و نشانه دانایی و خردمندی وزیر ...

این داستان احتمالاً از ساخته‌های مترجم په‌اوی کتاب است و طنزی است بر نفوذ شدید موبدان و دخالت‌های بیجا و سودجویانه آنان در دستگاه پادشاهان ساسانی و شاید مقصود از برآهمه همان موبدان و هیربدان است که به شهادت تاریخ سائهای سال در دستگاه ساسانی نفوذی زیاد داشته‌اند و کسانی مانند یزدگرد سوم و قباد و فیروز و حتی شاپور ذوالاکتاف و انوشیروان در معرض توطئه و نفوذ شدید آنان قرار داشتند.

دو باب آخر کلیله و دمنه یعنی باب زرگر و سیاح (باب الصائغ والسیاح) و باب الملك واصحابه (شاهزاده و یاران او) جنبه «فابل» ندارد و الحاقی هستند. داستان زرگر و سیاح دو جنبه دارد: انسان با حیوان روبرو می‌شود. این داستان طنزی است بر بی‌وفایی و بدعهدی آدمی. و نشان‌دهنده عمل بد و نمامی و افتراست. داستان الملك واصحابه نیز رنگی دارد از داستانهای هزار و یک شب و خالی است از جنبه داستانهای حیوانات.

\* \* \*

کلیله و دمنه دنیای تمثیل است، دنیائی است که هر گوشه آن نقشی دارد و رنگی. در این دنیا، جانوران همه به سخن درمی‌آیند. همه باهم مشورت می‌کنند. توطئه می‌کنند خدعه می‌زنند، برای حفظ مقام و منصب و حیثیت خود دست به اقدام می‌یازند. موجودات از جان دار و بی‌جان به زبان

می آیند . همه چیز در این دنیا در حال تحرك است . همه چیز حرف می زند . همه چیز مسخ می شود . در این دنیا گاه حیوانات متضاد در کنار یکدیگر زندگی می کنند ، زبان یکدیگر را می فهمند و گاه سخت بر هم می تازند و زندگی را از کین و دشمنی می آکنند . در میان این جانوران هم خردمند هست و نادان و هم ساده لوح و کُند فهم . شیر با گاو که در واقع طعمه اوست دوستی می کند و موش با کبوتر هم خانه و هم سایه می شود .

در این دنیای عجایب همه چیز حالت رمز دارد : گاو نمودار درستکاری و پاکی نیست و توانایی است . او همه چیز را از روی سادگی و زودباوری می پذیرد . همواره فریب می خورد ، از نیرنگها و توطئه هایی که بر ضد او در شرف تکوین است نا آگاه است . سخت زودباور است و بی گناه . گویی تقدس خود را حفظ کرده است . و سرانجام هم فدای همین زودباوری و ساده لوحی خود می شود . درستی ، زودباوری و مردانگی صفاتی است که گاو با آنها خوی گرفته است .

شیر سلطان جنگل است . همه جانوران در خدمت اویند . تمام جنگل را در اختیار دارد و هر حادثه ای رخ دهد به او مربوط می شود . قدرت او همه موجودات دیگر را مقهور کرده است . تقرب به دستگاه شیر آرزوی هر کسی است . با این همه شیر نقطه ضعف دارد و خدم و حشم ازین نقطه ضعف او استفاده می کنند . یکجا از صدای شنزبه بو حشت می افتد و پشتش بلرزه در می آید اما هرگز اظهار عجز نمی کند و ضعف خود را نشان نمی دهد . دمنه شفال زیرک و حيله گر در می یابد و بدین وسیله به دستگاه او نزدیک می شود . جای دیگر شیری پیر که دیگر قدرت شکار کردن ندارد فریب شفالی نیرنگ باز را می خورد و کشته می شود . همه جا شیر سلطان است .

«کلیله» و «دمنه» دوشفالند ، دودوست هم خانه . بادوشخصیت

متفاوت . دمنه جاه طلب است و نیرنگ باز اما کلیله فیلسوف است و عاقبت اندیش . دمنه برای آن که به مقام و منصبی برسد دست بهر کاری می زند : شرافت و درستی را زیر پا می گذارد . از زبان گرم و منطق محکم خود برای هموار کردن راهی که در پیش گرفته است استفاده می کند . کلیله همواره دوست خود را از نزدیک شدن به دستگاه شیر باز می دارد . برای او قصه می گوید و مثل می زند و دلیل می آورد . اما دمنه که مست مقام و جاه است و زندگی دنیاوی ، او را فریفته است با سفسطه ، نظریات خود را به کلیله تحمیل می کند و او را مجاب می نماید . گوشه گیری و انزواگزینی کلیله با عقل و درایت توأم است اما دمنه شتاب زده است . او می خواهد بهر ترتیبی شده است خود را به شیر نزدیک کند . ناچار به نیرنگ متوسل می شود و خود را در نظر او خیر خواه و نیکوکار جلوه می دهد . دمنه گاورا که صدایش مایه وحشت شیر شده است به خدمت او می آورد و شیر از این جهت آسوده خاطر می شود . اما چون گاو به شیر نزدیک می شود و هر روز بر اثر درستی و پاکی تقرب بیشتر حاصل می کند . دمنه که دیگر از او خدمتی بر نمی آید و مورد بی اعتنائی شیر قرار می گیرد ، خود را شکست خورده و گاورا رقیب خویش می انگارد و در وجود او نسبت به گاو نطفه حسادت و دشمنی نقش می پذیرد . این حسادت و خودخواهی باز او را به نیرنگ بازی و امی دارد و عاقبت کاری می کند که ذهن شیر را نسبت به گاو مشوب کند و سرانجام نیز گاورا که گناهی جز درستی و پاکی و ساده لوحی نداشته است بکام مرگ می کشد و به فرض خود که ایجاد نفاق و دشمنی میان دو دوست است نائل می آید .

در این کتاب ، بید پای داستانها و حکایت های رمز آمیز دیگری می گوید و شخصیت های دیگری نیز معرفی می کند . بوزینه تقلیدگراست . بدون اندیشه و تفکر هر چه می بیند می خواهد ادای آن را در آورد . روباه نیرنگ باز است و پرتزویر و شتر ساده لوح و فداکار... یکجاری و روباه به طمع طمع بیشتر به صدای

طبل میان تهی خود را داخوش می کند اما چون به طبل می رسد آن را تهی می بیند و دل شکسته می گردد و می گوید: بدانستم که هر کجا جثه ضخیم تر و آواز آن هایل تر، منفعت آن کمتر ...

روباه نماینده آز و طمع است. یکجا وقتی دونخجیر را می بیند که بسرو یکدیگر را مجروح می کنند، می آید و خون فروریخته از جراحت ایشان را می خورد اما ناگاه نخجیران شاخی می زنند و روباه طماع را می کشند. شکال همه جا گره گشاست. نیرنگ و فریب های او همه جا کارساز است. یکجا وقتی زاغی از ظلم مار که در همسایگی اوست و بچه های او را بعد از زادن می خورد، شکایت پیش شکال می برد و شکال بدو نیرنگی می آموزد تا مار کشته شود.

در این دنیای تمثیل و اسرار آمیز همه جا ظالم و ستمکار به کیفر خود می رهید. ماهیخوار که برای کسب روزی دست به حیله و تزویر زده است مثل دمنه و شغال به کیفر می رسد و پنج پایک نیرنگ او را در می یابد و به کیفرش می رساند. یکجا جنگل نشینان از ظالم و خون خواری شیر خسته می شوند و دسته جمعی به نزد شیر می آیند و او را از این همه خون خواری بر حذر می دارند. شیر فریب آنها را می خورد و بکام مرگ می افتد.

در دنیای کلیله و دمنه، اجناس و انواع مختلف موجودات باهم دیگر در صلح و صفا و دوستی زندگی می کنند. نه اختلاف شکل برای آنها مطرح است و نه اختلاف رنگ و نژاد. زاغ و لاک پشت و آهو و موش و کبوتر باهم زندگی می کنند و دوستی و یگانگی آنها چنان نیرویی بوجود می آورد که صیاد ظالم و خشن جامه وقتی به سرزمین آنها می رود با چنان وضعی مواجه می شود و از آنجا می گریزد که هرگز یادی از آن سرزمین نمی کند<sup>۱۲</sup>. با این همه این دنیای

شگفت انگیز و واقعی همیشه چنین زیبا و دوست داشتنی نیست بلکه گاه سرشار می شود از نیرنگ و فریب و خدعه و دشمنی . گاه این دشمنی میان دو قوم یا دو طایفه چنان عمیق می شود که هیچ آمیدی برای آشتی آن دو وجود ندارد . خصومت میان بوم و زاغ ازین گونه است . اما این گونه دشمنی ها گویی ذاتی موجودات نیست و همواره بر اثر عواملی بوجود می آید .

علت دشمنی سخت میان بوم و زاغ آن است که وقتی مرغان فراهم می آیند تا بوم را بر خویشتن امیر گردانند . زاغی از دور پیدامی آید . چون در این باب با زاغ مشاورت می کنند . زاغ به مخالفت بر می خیزد و می گوید : « اگر واجب بودی که مرغان بی ملک روزگار گذاشتندی اضطراب متابعت بوم و احتیاج به سیاست رای او بکرم و مروّت خویش راه ندادندی » و براو عیب می گیرد و می گوید : بوم را منظری کریه و مخبری ناستوده و عقل اندک و سفه بسیار و خشم غالب و رحمت قاصر با این همه از جمال روز عالم افروز محجوب و از نور خورشید جهان آرای محروم و دشوارتر آن که حدّت و تنگ خویی بر احوال او مستولی است و تهتك و ناسازواری در احوال وی ظاهر » نیرنگ و خدعه همه جا کارگشاست . گویی هیچ چیز بدون تزویر و نیرنگ بقوام نمی آید . زاغان پس از مشورت برای از میان برداشتن بزرگترین و قوی ترین دشمنان خود دست به نیرنگ می زنند و زاغی خود را فدای زاغان دیگر می کند و می گوید : ملک درملاء بر من خشمی کند و بفرماید تا مرا بزنند و بخون بیالایند و در زیر درخت بیکفندند و ملک با تمامی اشکر بفلان موضع مقام فرماید و منتظر آمدن من باشد تا من از مکر و حیلت خویش بپردازم و بیایم و ملک را بیآگاهانم . این نیرنگ زاغ سرانجام بومان را بخاک هلاکت می اندازد<sup>۱۳</sup> .

۱۳- رك : باب البوم والغراب، ص ۱۹۱ و نیز رجوع شود به مثنوی مولوی داستان

در این دنیای شگفت‌انگیز در کنار آن همه نیرنگ و فریب ساده لوحی و زودباوری نیز هست. یکجا خرگوش، پیلان زودباور را می‌فریبد و یکجای دیگر گربه‌ای صائم‌الدهر قیافه‌ای زاهدانه بخود می‌گیرد و در زیر چهره نجیب و زاهدانه نیرنگی تلخ نهفته می‌دارد که یادآور داستان موش و گربه عبیدزاکانی است.

نیرنگ‌زنان که از قدیم‌ترین ایام بدان اشاره رفته‌است نیز گاه در دنیای «کلیله و دمنه» بچشم می‌خورد. وقتی میمونی باباخه‌ای دوست می‌شود و دوستی این دو بحدی می‌رسد که باخه دیربخانه می‌رود. زن باخه پریشان و مضطرب می‌شود. و نیرنگی می‌زند که نه تنها دوستی میان آن‌دو را از میان می‌برد بلکه میمون را در خطر مرگ می‌اندازد. زن، خود را به بیماری می‌زند و بانایه وزاری به شوهر می‌گوید که بیماری او دارویی ندارد جز دل‌بوزینه و این باخه بیچاره، بوزینه‌ای در آن حوالی نمی‌شناسد جز همان دوست جدیدش. البته بوزینه باتیزهوشی خطر را درمی‌یابد و خود را از معرکه نجات می‌دهد اما دوستی این دو برای همیشه از میان می‌رود.

در هر حال دنیای «کلیله و دمنه» دنیایی شگفت‌انگیز است پراز رنگ و بو و حرکت و جنبش. وجودهای بی‌عقل و بی‌جان غالباً حکمت و عبرت می‌آموزند و مسائل اجتماعی و اخلاقی عصری را مطرح می‌کنند. در هر صورت این قصه‌ها تنی دارند و جانی نشان قصه‌است و جان‌شان چنان‌که گفته‌اند فایده‌های اخلاقی و اجتماعی آن. آنچه در اینجا عنوان شد البته گاهی اجمالی و زودگذر به این کتاب عظیم بود اما البته مجال دیگر می‌خواهد تا درباره هر باب آن مفصلاً و دقیقاً بحث شود.